

نمادیم باید از کجی شروع کنیم. شروع نامه بر دوست همواره دینار است چون نیمی از حرفها بیست در دهنم بوده اند
 و بعد از آن هم حرفها در دهنم ادانه میمانند. همه اسرما کوشم که نامهها بریدهها افکارم نباشند. آنکه بیستی نامشروع
 مغرب خیر! اینست سرزنی است که من دوستش دارم و به آنجا زیاد فکر کرده ام. به شادمانش کوههاست، غدهها کوههاست
 هیبت آنجا را ندیده ام. اینک نامه تو بر دستم رسید و این را از لابلای پیراهنم گذردم. راجع به هیبت خود اکبری
 هم در آخرین صاحب دستم ریشههاست که با من با خود او در وطنش باشم. آنکه دوستی است که بین از همه
 مخاطبان ما ایرانیان هستند چون به فارس میماند و من در سیم. حالا رابطه ما با هوطنانک در این گسسته است
 ما تا بدست فرستادن خود را با آنجا تدریجاً از دست ما داریم. نه از آنجا خبر داریم و نه تا به تبریز میماند. آنجا خبر به هم
 با این غریب به ما تحمیل شده و چاره نیست جز آنکه غریب را به صلاحی علیه شهرت حکم بر زمین تبدیل کنیم. صدقه
 برای خود شرم به آگاهی چه نامه نریزه ام؟ تمام زمین زمین ما است. ما به این اصل اعتقاد داریم. آنکه وطن
 خیرتر است. نه. ما نخواهیم که آنست که میری در جان ما لانه کند. ما زنده ایما را آنکه ما خود را خوش
 به عدالت و بر آنرا که زندگی بچشم. من بارها فکر کرده ام اگر زاله با این ترس احساس و غنا زبان و اندیشه
 مردمی که دارد در این سال بی غریب در وطن خوش بود و در میان مردم خود ما است. اینک چه جایگاه در تمام
 ما و در میان مردم است؟ نه. اینک هم اینک اندک باشد. نه. آنکه غریب کاریما و از زمین آن بیدار خاخر از جایگاه
 که دارید. غریب، حتی ساده یعنی این! باید بطور روزمره بین شعر مردم تبادل فرستادن صورت بگیرد. ما به برج عاج
 اعتقاد نداریم. غریب، تدریجاً به برج عاج روشنگر تبدیل می شود. اندک اندک و بدو آنکه خود توجه کرد. صد البته
 که استوار میماند و در راستا هنر دارد مردمی خود عامل کند کننده این دینگری است. این بحث را در میان
 نامه ها کوهها را هم. من به هم خوشتر تدریس کنم غریب را به تبریزی علیه ستم تبدیل کنیم. حال چند روزی خوشتر تدریس
 میمانم چرا کیفیت از نظر حرف چینی و چاپ اینقدر با من بود؟ چرا این روستان اهل فن
 که کتابها را در کتابخانه به این امر نسبت مهم می توجه اند که ما به کتابها از نظر فن خوب و جلب چاپ شوند
 نوعی سرمه بند کردن به چشم میآید یا احساس می شود. تازه با اینهمه آگاهی که ما خود داریم، مگر ما که بهتر است
 اگر چاپ و حرف چینی را به هم به چاپخانهها تا جیکان و یا ... و اما خدشها. آنجا خوانده ام. آنکه اگر خوام
 اظهار نظر و فن کنم ما به دست با دیده دست خزانان بن بیست و برابر شرچاپ شده تسلیم ام. حالتی دیگر
 و بدو عیب جوری ندارم. آنکه چشم. در حد خوش دار کمترین صلاحی در من بود. در نامه ها به نظر ما راجع به
 کوهها زیباست ما میزنیم.

و آنکه در آن نگاه رفتن. در سن ۳۶ سالگی و با شرفقارها عجیب و غریب و وقت که میماند با گذرد
 چگونه می توانم به دانشگاه بروم. من در ایران هم حتی بعلت فقر مالی نتوانستم به دانشگاه بروم. همان دیلم را هم مخفیانه
 از پدر و با بختی رفتم و آن خوشی که می؟ شد کارمند صاحب مقبره دولت. زندگی با پدر در سن شصت و نه بود.

و در اربعه سفره اهلستان. هینظردر آرسر زانست مبدلیم بی شنبه ۱۹ آبان برابر با ۳۱ اکتبر روانه شوم.
چون یک هفته احوال بود. بنام نام. بی هم دوستی درین سفر ابراهیم کند. البته درین صورت او نزد دوستش خراسان
رفت. بی در آنجا و اتفاق سر ب اسماعیل خوجی، اسماعیل نور علیا و... برشم.

کتابه نقلی را که بابت و به ترمط در استان به آن دیار که چند ماه پیش بودید فرستادم. انصاف کردید بودم.
امید دارم بدست شما برسند. به تازگی دو سفر فرشته ام که در مکران کم نقطه مطلق در کارهام باشند. محبوسه شکر پرواز در
توقان آساده چاپ است. فقط کتابه نقلی که است به دست منونه تا درین مکتب چاپ بدیم.
این کتاب حاصل ~~تازه ترین تجربه~~ است عوائذ من است که طبقات بابت یک سو در آن از محبوسه
فصلی بلندتر باشد.

لطفاً جواب نامه را بنویسید و بنویسید که آیا در آن هفته اگر که فرستم فرصت دیدار دارم یا نه.

فدای مانی

۱۳۶۶

به خراسان قذراک